

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل آیدنولوژیک

فرستنده : نیک محمد وصال

باده ذکر

نکته‌ها دریاب از اسرار ذکر
لب ببندم در خموشی ره کنم
آردم مستانه در جوش و خروش
جانم از این باده مست افتاده است
جام هشیاریم از دست افتاد
در کف مستی عنان دادم ز دست
میکشد مستانه ام در ذکر جان
جرم مستان کس نیارد در قلم
زانکه عفو از مست باشد ناگزیر
مشکل روز شمار آسان کنی
جا دهندش بی‌شمار اندر جان
هست مفتاح جان بی اشتباه
باب جنّت را کلیدی ساز کن
تا لبالب گردد از ذکر خدای
جز می ذکر اندر این شیشه مکن
جرعه ای از ذکر هر دم نوش کن
نیستش این باده را اندازه ای
باز جام دیگر انعامت شود
باقیش در بزم جان ساقی بود
می بنوش و طلعت ساقی طلب
هیچ می همچون می دیدار نیست
خاصه آن ساقی که خود باقی بود
چون نوشم می که ساقی می‌دهد؟
جاودان مست می ساقیستم
ریزد اندر کام جان جامی دگر
ورد جانم ذکر الحی کرده است
باده ام در جام بی اندازه کرد
جوش سرمستیم از حد درگذشت
سوی اسم اعظم شد رهنمون

پرده بگشا باز از رخسار ذکر
هرچه خواهم این سخن کوتاه کنم
باده ذکرم زند در سینه جوش
دل مرا چون شیشه ذکرش باده است
جان چو از این باده ام مست افتاد
جام هشیاری چو افتادم ز دست
چون بدادم در کف مستی عنان
ذکر جان مستانه گر گویم چه غم
گر خطائی سر زند از من مگیر
گر تو هم مستانه ذکر جان کنی
هرکه او مستانه گوید ذکر جان
گفت پیغمبر (ص) که ذکر لا اله
جان و دل با ذکر حق دمساز کن
دل ز هر اندیشه ای خالی نمای
شیشه دل جای اندیشه مکن
و اذکر الله کثیراً گوش کن
ای که بهر باده در خمیازه ای
هرچه از این باده در جامت شود
نیست فانی این می باقی بود
گر بقا جوئی می باقی طلب
ساقی ار نبود می در کار نیست
می برای دیدن ساقی بود
ساقیم باقی و باقی می‌دهد
من که لبریز از می باقیستم
ساقیم هر دم ز انعامی دگر
تا لبالب جامم از می کرده است
ذکر الحی چون حیاتم تازه کرد
باده ذکرم چو بی اندازه گشت
مستیم را شد چو جوش از حد برون

پرده اسما ز هم بشکافتم
ساز کردم از مسما پرده ای
نغمه سازیها کنم در ذکر ذات
در صفت تاج علوش بر سر است
نیست سوی قلب آن از قلب راه
تا نهد مانند وحی آنرا بیای
گرچه در صد پرده میباشد نهان
حل و عقد این معما کی کنی
وجه این معنا نگردد جلوه گر

ره چو سوی اسم اعظم یافتم
چون نماندم هیچ ز اسما پرده ای
تا از آن پرده به قانون صفات
ذکر ذات از هرچه گویم برتر است
هیچ اسمی را بجز اسم اله
جیب غیب آورده خلخال ندای
ذکر ذات از تعمیه کردم عیان
گر تو صد ره رخش دانش پی کنی
از توجه تا نگردی پرده در